

جامعه‌شناسی تشیع: از نظریه تا راهبرد

گفت‌وگو با سارا شریعتی

جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

دکتر سارا شریعتی چهره شناخته‌شده جامعه‌شناسی دین در ایران است. از چند سال پیش ایشان هدایت علمی گروهی مطالعاتی را بر عهده داشته که عنوان «جامعه‌شناسی تشیع» را برای کار خود برگزیده‌اند. این گروه مطالعاتی طی کنفرانسی در آذرماه ۱۳۹۲ بخشی از دستاوردهای پژوهشی خود را که به کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی تشیع اختصاص داشت، در دانشگاه تهران طرح کرد. اردیبهشت سال جاری نیز دو کتاب «مقدمه‌ای بر مواجهه با علوم اجتماعی در متن سنت‌های شیعی» و «طلبه زیستن: پژوهشی مقدماتی در سنخ‌شناسی جامعه‌شناختی زیست‌طلبگی» که توسط دو تن از محققان این گروه مطالعاتی (آرمان ذاکری و مهدی سلیمانیه) نگاشته شده و مقدمه سارا شریعتی را نیز در آغاز خود دارند، به کمک انتشارات نگاه معاصر روانه بازار نشر کرد. کنفرانس مذکور و انتشار دو متن پژوهشی مرتبط زمینه‌ساز طرح بیشتر جامعه‌شناسی تشیع در فضای فکری و دانشگاهی ایران شده است. چشم‌انداز ایران در راستای جهت‌گیری راهبردی خود کوشیده به موضوع جامعه‌شناسی تشیع از دریچه کاربردی و عملی بنگرد. گفت‌وگویی که با دکتر سارا شریعتی می‌خوانیم نتیجه این کوشش است که امیدواریم در دستیابی به جهت‌گیری مذکور، توفیق حاصل کرده باشد. آنچه در پی‌نوشت مصاحبه افزوده شده توسط «چشم‌انداز ایران» و برای سهولت استفاده عموم مخاطبان است.

■ طی مدتی که از اعلام عمومی فعالیت‌های گروه مطالعاتی جامعه‌شناسی تشیع می‌گذرد، شما در چند سخنرانی و مصاحبه به تشریح محتوا، ضرورت‌ها، محدودیت‌های جامعه‌شناسی تشیع پرداخته‌اید. ازجمله سخنرانی در کنفرانس برگزارشده در دانشکده علوم اجتماعی در ۲۹ آذر ۱۳۹۲ و مصاحبه با پایگاه شفقنا و گفت‌وگو با مجله اندیشه پویا؛ اما موضوعی که در این سخنرانی و مصاحبه‌ها کمتر به آن پرداخته شده، وجه راهبردی و کاربردی جامعه‌شناسی تشیع است. به‌عنوان نخستین سؤال، در یک تقسیم‌بندی کلی، تحقیقات اجتماعی را به دو دسته نظری (یا بنیادی) و کاربردی تقسیم می‌کنند. دسته نخست تحقیقات نیز طبعاً ضرورت‌ها و فواید درازمدت خود را دارند و به شکل غیرمستقیم می‌توان مزایای آنها را برای تحقیقات کاربردی نشان داد. اگر این تقسیم‌بندی کلی را بپذیریم، جامعه‌شناسی تشیع عمدتاً در کدام‌یک از این دو گونه حوزه تحقیقی می‌گنجد؟

□ این تقسیم‌بندی هم درست و هم نادرست است. درست است چون ما به‌دقت و حتی با



گفت‌وگو با سارا شریعتی

تلف کردن را ندارد. جامعه‌شناسی مبتنی بر پرسش‌های تئوریک و جست‌وجوی پاسخ‌های تجربی، یک رفت‌وآمد مدام میان ایده و میدان، علم مطالعه امر اجتماعی و درعین حال کمک به تغییر آن است. بی‌سبب نیست که جامعه‌شناسی را یک علم تجربی می‌خوانیم؛ یک پراتیک. بر این دیدگاه من امروز و در اینجا تأکید بیشتری دارم به این دلیل که از یک‌سو می‌بینم مباحث نظری به‌جای آنکه به شفاف کردن و

وسواس، مسائل نظری و عملی را از یکدیگر جدا می‌کنیم و اساس کار خود را بر مطالعات نظری قرار می‌دهیم و نادرست است چراکه این جداسازی نه به دلیل کم‌بها دادن به مسائل عملی است بلکه از آن‌روست که بتوانیم به تعبیر دورکیم مسائل عملی را بهتر «حل کنیم». این جمله دورکیم است که در آغاز آن به‌وضوح می‌گوید: «اگر تحقیقات ما فقط فایده‌ای نظری داشته باشند، حتی یک ساعت هم ارزش وقت

وضوح بخشیدن به سازو کار جهان اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم، کمک کند، فهم آن را پیچیده و سخت‌تر می‌کند و گاه چنان درگیر این مباحث می‌شویم که به مسائل اجتماعی اصلاً نمی‌رسیم! و به این ترتیب با استفاده از زبانی مغلق و توریکی بی‌پایه - به دلیل ریشه‌نداشتن در مشکلات عملی جامعه - جامعه‌شناسی را به علم «مانداران‌ها» بدل می‌کنیم و نه دانشی رهایی‌بخش.

و از سوی دیگر مطالعه جامعه‌شناختی را به گرفتن سفارش تحقیق معطل می‌کنیم و چنان درگیر آمار و ارقام و جداول خود و رسیدن به نتایج زودرس عملی می‌شویم که دیگر از نقد و تحلیل مسائل اجتماعی باز می‌مانیم. یا عامدانه، با انتظارات نهاد کار گزار هماهنگ می‌شویم یا اساساً درکی از مسئولیت جامعه‌شناس نداریم: مسئولیت نشان‌دادن حقیقت، مسئولیت شناساندن واقعیت. چرا که به تعبیر بوردیو، علم جامعه‌شناسی تنها با افشای سازو کار سلطه و محتوم‌زدایی از آن است که می‌تواند به یک فضیلت رهایی‌بخش بدل شود. جامعه‌شناسی در نتیجه، هم ابزار توصیف سلطه و هم ابزار رهایی‌بخشی از آن است. این سخن را مایی که به نسل دیروز تعلق داریم که متأثر از شریعتی به سراغ جامعه‌شناسی رفتیم و آموزه وی را که آگاهی را پیش‌نیاز هر نوع رهایی‌بخشی می‌دانست، مشی خود قرار دادیم، بهتر می‌فهمیم.

با این نگاه می‌توان گفت که جامعه‌شناسی تشیع نیز که کار خود را پیشبرد تحقیقات نظری در خصوص واقعیت اجتماعی تشیع یا تشیع زیسته قرار داده است، این تحقیقات را پیش شرط هرگونه مداخله اجتماعی می‌داند. بدون فراهم ساختن این مبنای نظری، نمی‌تواند و شاید نباید به «حل مسائل عملی» اندیشید. چرا که تاریخ ما نشان داده است که هرگاه به اورژانس اجتماعی پاسخ قطعی داده‌ایم، درازمدت بهایش را سخت پرداخت کرده‌ایم.

■ آیا می‌توانیم از پاسخ شما چنین برداشت کنیم که اصولاً تمامی جامعه‌شناسانی که حتی قرار است به مسائل و آسیب‌های اجتماعی ایران پرداخته و راهکاری برای حل آنها ارائه کنند، ناگزیر باید در خصوص دین جاری در جامعه چیزی بدانند؟ آیا این امر به معنای دعوت تمام جامعه‌شناسان به مطالعه دین جاری در جامعه - تشیع - نیست؟ فکر می‌کنید در اجتماع علمی جامعه‌شناسان چنین دعوتی اجابت شود؟

□ دقیقاً به همین معناست! جامعه‌شناسی ایران در کلیت خود، نمی‌تواند از مطالعه دین به‌عنوان مهم‌ترین خودویژگی واقعیت اجتماعی ما صرف‌نظر کند. از نظر من جایگاه و نقشی که دین در جامعه ایران دارد، و چه

ممتاز جامعه‌شناسی ایران است. دینی که هم در نقش فرهنگ و هم در جایگاه سیاست است، با گذشته تاریخی این کشور پیوند خورده است، به‌عنوان یک فرهنگ عمومی عمل می‌کند، با قدرت سیاسی در آمیخته و در حقوق، اقتصاد، تعلیم و تربیت و نهادهای پایدار اجتماعی چون خانواده و مدرسه مؤثر و مداخله‌گر است. در این حال جامعه‌شناسی ایران چگونه می‌تواند بدون در نظر گرفتن نقش هژمونیک دین در این جامعه به مسائل اجتماعی ایران بپردازد؟ در جامعه‌ای که از نوع ماهی مصرفی تا شکل پوشش افراد گرفته تا معماری و ورزشش را دین تعیین می‌کند، نمی‌توان نسبت به نقش مرکزی آن بی‌توجه ماند. در نتیجه می‌توان ادعا کرد که در ایران، جامعه‌شناسی دین شاخه‌ای از جامعه‌شناسی نیست، خود جامعه‌شناسی است. و اما در خصوص اجابت این دعوت از سوی جامعه‌شناسان که اشاره کرده‌اید، به نظرم می‌رسد، نه الزاماً در پاسخ به دعوت ما، بلکه به شکلی خودبه‌خودی و گاه ناگزیر، اغلب جامعه‌شناسان ایران، در همه گرایش‌های خود (از خانواده گرفته تا انحرافات، از جامعه‌شناسی

تاریخی و فرهنگی گرفته تا هنر و ادبیات) به نحوی و با درجاتی متفاوت به دین پرداخته یا می‌پردازند. کمتر جامعه‌شناسی را می‌توان یافت که دین را از محدوده مطالعه و پژوهش خود، کاملاً حذف کرده باشد. چرا که اگر نقش مرکزی دین را در فرهنگ جامعه ایرانی بپذیریم، چگونه می‌توان این جامعه را موضوع مطالعه قرار داد و به دین نپرداخت؟

■ اگر نقش مستقیم یا غیرمستقیمی برای «جامعه‌شناسی تشیع» در حوزه تحقیقات کاربردی قائل باشیم، به طور دقیق‌تر می‌توان این سؤال را طرح کرد که «جامعه‌شناسی تشیع» قرار است چه گره‌ای از مشکلات جامعه ایران را بگشاید؟ چه مسئله‌ای قرار است توسط این حوزه مطالعاتی مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد که در کاستن از مسائل جامعه مؤثر است؟ به‌طور مشخص‌تر: نسبت جامعه‌شناسی تشیع با مسائل اجتماعی ایران چیست؟ اگر فهرستی از ۱۰ مسئله اجتماعی اصلی ایران فراهم آوریم (که فی‌المثل آسیب‌هایی چون اعتیاد، طلاق،



آیین پیاده‌روی شیعیان در اربعین حسینی

بحران‌های خانواده، فقر، کودکان کار و خیابان، افول سرمایه اجتماعی، بیکاری، خشونت علیه زنان، بحران زیست‌محیطی، روسپی‌گری، شکاف‌های خفته مذهبی - قومیتی - فرهنگی، مصرف‌گرایی و ... را دربر داشته باشد) آیا جامعه‌شناسی تشیع، مشارکتی در تبیین و حل این مسائل می‌تواند برای خود قائل باشد؟ یا مسئله اساسی‌تری وجود دارد که مادر تمام این آسیب‌ها و مسائل است و جامعه‌شناسی تشیع فرار است در حل آن مشارکت کند؟ شما در یکی از گفت‌وگوهای قبلی اشاره می‌فرمایید که:

«کارکرد ناخواسته مطالعات جامعه‌شناختی دین، پالایش ایمان دینی است و نشان‌دادن سهم عوامل غیردینی (فرهنگی، قومی، سیاسی، اقتصادی و...) در آنچه به نام دین می‌خوانیم. آیا به نظر شما، اینکه با مطالعات تاریخی و اجتماعی دریابیم که مثلاً خشونت‌ها و تعصبات کوری که به نام مسیحیت در قرون وسطی اعمال شد، یا ختنه زنان که به نام اسلام در برخی از کشورهای آفریقایی رایج است و... محصول آن دوره تاریخی یا آن فرهنگ به‌خصوص است که در پوشش دینی آشکار می‌شود، بیشتر به نفع دین است یا حفظ هاله مقدسی که ما را از مطالعه و شناخت باز می‌دارد؟ این درک از امر قدسی از نظر من، اگر در تاریخ مسیحیت و در دوره‌هایی در تاریخ اسلام، معنایی داشته باشد، دست‌کم هیچ ربطی به پیام اسلام ندارد. تاریخ دین، واقعیت و نمودهای اجتماعی دین را با دین یکی نباید گرفت. نقد تاریخی و اجتماعی دین، از اتفاق به نفع پیام دین است. نقد آن چیزی که خود را به نام دین می‌خواند، مشروعیت و بقایش را از دین می‌گیرد، اما دین نیست، عرف فرهنگی، عادات قومی، منافع اقتصادی، مصلحت سیاسی است و...، اما دین نیست و البته اگر وجه ممتاز دین را ایمان و پیامی بدانیم که پیامبران برای ابلاغ آن مبعوث شده‌اند.»

با این توضیح این‌طور درک می‌شود که «جامعه‌شناسی تشیع» مشارکتی ناگفته و نانوشته در پروژه «اصلاح دینی» خواهد داشت؛ به این معنا که با تفکیک عوامل غیردینی (فرهنگی، قومی، سیاسی، اقتصادی و ...) و نشان دادن عوامل در جای خود، به تعبیری، بار دین سبک می‌شود و «تشیع تاریخی» که خود را به‌عنوان «تشیع حقیقی» نمایانده، افشا می‌شود و بدین ترتیب، به شکل ناگفته‌ای

جامعه‌شناسی ایران در کلیت خود، نمی‌تواند از مطالعه دین به‌عنوان مهم‌ترین خودویژگی واقعیت اجتماعی ما صرف‌نظر کند. از نظر من جایگاه و نقشی که دین در جامعه ایران دارد، وجه ممتاز جامعه‌شناسی ایران است

«جامعه‌شناسی دین» در زدودن زنگارها از چهره دین می‌تواند مؤثر افتد که این امر در نهایت خدمتی به اصلاح دین است و در نتیجه هر اهمیت کارکردی و راهبردی که بتوان برای اصلاح دینی برشمرد، درباره جامعه‌شناسی تشیع نیز صدق خواهد کرد، اما آیا کارکرد عینی جامعه‌شناسی تشیع برای جامعه ایران، صرفاً مشارکتی ناخواسته در اصلاح دینی است یا سازوکار دقیق‌تر و روشن‌تری را می‌توان نشان داد و ارائه کرد؟

□ به نظرم با تأکید بر موضوع مورد مطالعه این جامعه‌شناسی که «تشیع» است، نباید آن را از بدنه کل جامعه‌شناسی جدا کرد. به‌عبارت‌دیگر و به تعبیر شما، «اهمیت کارکردی و راهبردی» جامعه‌شناسی تشیع همان اهمیت کارکردی و راهبردی جامعه‌شناسی است و کارکرد ناخواسته جامعه‌شناسی همان اصلاح فرهنگی. به‌عنوان نمونه می‌توان به «اورثان، دانشجویان و فرهنگ» بودردی اشاره کرد که پژوهشی در حوزه آموزش عالی است، یا «عشق هنر» که پژوهشی در باب موزه‌هاست؛ اولی در تحول نظام آموزشی فرانسه و دومی در تغییرات اساسی مدیریت موزه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند.

این دست سؤالات را از هر شاخه‌ای در جامعه‌شناسی می‌توان پرسید؛ اما اغلب، به دلیل اهمیت و موقعیتی که دین دارد، تنها زمانی مطرح می‌شوند که موضوع مورد مطالعه را دین قرار می‌دهیم. چنان‌که به‌عنوان نمونه جامعه‌شناسی خانواده، کمتر در برابر این پرسش قرار می‌گیرد که آیا این جامعه‌شناسی در جهت تحکیم خانواده عمل می‌کند یا به تضعیف آن می‌انجامد؟ مطالعاتش بنیادی است یا راهبردی؟ کارکرد عینی‌اش به‌طور دقیق و روشن چیست؟... مطالعات جامعه‌شناختی مشارکتی در جهت آگاهی‌یافتن از تعینات جهان اجتماعی است. این آگاهی فرد را جهت مبارزه با آن مجهز می‌سازد و امکان تغییر را فراهم می‌کند. جامعه‌شناسی تشیع نیز از این قاعده آگاهی‌بخشی مستثنی نیست.

اما پاسخ به سؤال شما مبنی بر نسبت جامعه‌شناسی تشیع با مسائل اجتماعی ایران در

مثال‌هایی از مسائل اجتماعی نظیر فقر، خشونت، اعتیاد و... بدون توجه و تحلیل جایگاه و نقش اجتماعی دین و در اینجا تشیع، ممکن نیست. دین برخلاف نمونه‌هایی در برخی از کشورها که از فرهنگ گسسته و حتی در مواردی در برابر آن تعریف می‌شود، در ایران نقش هسته سخت فرهنگی را ایفا می‌کند و به‌عنوان یک سنت تاریخی و فرهنگ عمومی، با زبان و باورها و رفتار و زندگی روزمره اقشار اجتماعی و همه افراد جامعه، جدا از هر نوع اعتقادی، درآمیخته است. در این حال به‌سختی می‌توان عرصه‌ای از زندگی را بدون ارجاع به دین تحلیل کرد. در چند دهه اخیر، به این مشاهده تاریخ فرهنگی می‌توان جایگاهی که دین در حکومت، دولت و سیاست‌گذاری یافته را نیز افزود. پس از انقلابی که در نسبتش با دین نام‌گذاری شد و تشکیل نظامی که به نام نظام دینی نامیده می‌شود، دین در همه حوزه‌های اجتماعی در نقش سیاست‌گذار و قانون‌گذار معرفی شد و در نتیجه خواسته و ناخواسته، مستقیم و غیرمستقیم، در همه مسائل اجتماعی ما نقشی تعیین‌کننده یافت و اگر بخواهیم از تعبیر مطهری استفاده کنیم، می‌توان گفت که در دوگانه «قدرت و حریت»، قدرت و اقتدار را برگزید. از قدرت بیشتری برخوردار شد، اما به همان اندازه مسئولیت بیشتری نیز یافت و از این‌رو در هر مسئله اجتماعی، نقش دین، نهاد دین یا سیاستی که به نام دین اعمال شده بود، برجسته گردید. از این‌رو مستقیم یا غیرمستقیم، همه پرونده‌های اجتماعی، به‌نوعی در نهایت با دین پیوند خواهند خورد، یا مستقیم به دلیل نقشی که در آن دین ایفا می‌کند یا غیرمستقیم به دلیل سیاستی که به نام دین اعمال می‌شود و به‌طور مشخص تشیع به‌عنوان یک تاریخ، فرهنگ، دین و همچنین سیاست، امروزه از موقعیت ویژه‌ای در تحلیل مسائل اجتماعی ایران برخوردار است. جامعه‌شناسی تشیع به‌نوبه خود، هم در شناخت این موقعیت مشارکت خواهد داشت و هم در مداخله در آن. این شناخت از خلال مطالعه مهم‌ترین پرونده‌های جامعه‌شناسی تشیع که با باورها، اخلاقیات، رفتارها، مناسک و آیین و نهادهای جامعه ایران، درآمیخته است، ممکن می‌شود. از این‌رو به‌عنوان نمونه، مواردی چون روحانیت، مناسک، زیارت که در جامعه ما از رؤیت‌پذیری بیشتری برخوردارند و از خودویژگی‌های جامعه شیعی هستند و از سوی دیگر باورهای چون اعتقاد به موعود، تاریخی که در ادبیات و هنرهای شیعی و در زمان و مکان‌های تشیع تبلور یافته است و وجوه مادی این تاریخ نانوشته را می‌سازند... از مهم‌ترین سرفصل‌های این جامعه‌شناسی است و حتی آنچه «اخلاقیات ما ایرانیان» نامیده می‌شود و در آن مواردی چون تقیه، توکل، نذر و نیاز،



سازگاری، بی‌اعتمادی به قدرت و در نتیجه شکل نگرفتن حوزه عمومی در این جوامع برجسته می‌شود، بدون در نظر گرفتن نقش فرهنگ تاریخی شیعی در این جامعه، ممکن نیست.

■ مسئله قطب‌بندی کاذب شیعه و سنی در منطقه امری است ریشه‌دار که هزینه‌های زیادی برای کشورهای اسلامی و مسلمانان در پی داشته است. برخورد حوزه مطالعاتی «جامعه‌شناسی تشیع» با این مسئله چگونه می‌تواند باشد؟ فرید العطاس در کنفرانس ۲۹ آذر جامعه‌شناسی تشیع در میان نکاتی که مطرح کرد، به این مسئله اشاره کرد و اظهار داشت جامعه‌شناسی تشیع باید به این تضاد حساس بوده و در راستای تعدیل آن گام بردارد. در بخش پرسش و پاسخ نیز برخی حاضران مایل به روشن شدن نقش این حوزه مطالعاتی در منازعه صورت‌بندی شده ذیل قطب‌بندی شیعه - سنی بودند که پاسخ‌هایی از جانب شما طرح شد. در گفت‌وگو با شفقنا، این پرسش مطرح شده که «تأکید بر عنوان «تشیع» در زمانه‌ای که بیش از همه خطر تفرقه بین سنی و شیعه، مسلمانان را تهدید می‌کند، خود حرکت در جهت منافع استعمار نیست؟» و شما در پاسخ، تنها به ذکر همین نکته بسنده فرموده‌اید که «با توجه به ملت‌بند بودن فضای سیاسی منطقه، این حساسیت درستی است که تأکید بر یک مذهب آیا منجر به تفرقه‌افکنی و تشتت نمی‌شود؟ اما توجه داشته باشیم که در مطالعه علمی یک مذهب، غرض تأکید بر آن نیست بلکه شناخت آن است.»

به عبارتی، شما تنها تأکید می‌کنید که جامعه‌شناسی تشیع چون در مدار شناخت تشیع است نه تأکید بر آن (یعنی در پی تبلیغ یا ترویج فرقه‌گرایی شیعی نیست) پس نگرانی طرح شده در سؤال مبنایی ندارد، اما می‌توان سؤال را از زاویه دیگری طرح کرد؛ با این فرض که جامعه‌شناسی تشیع قرار نیست بر قطب‌بندی شیعه - سنی دامن بزند، چه نقشی ایجابی در کاستن از این قطب‌بندی و منازعه بر ساخت‌شده می‌توان ایفا کند؟ به این پرسش نیز در یکی از گفت‌وگوهای قبلی از یک زاویه پاسخ داده‌اید؛ جایی که تصریح می‌کنید:

«جدا از ضرورت علمی و اجتماعی این پروژه، مطالعه جامعه‌شناختی تشیع مناسبی ژئوپلیتیک نیز می‌یابد. چرا که مثلاً اگر خشونت را که در کشورهای اسلامی تحت لوای اختلاف شیعه و سنی



فرآیند ساخت ضریح امام حسین (ع) - خبرگزاری مهر

خود با عنوان «رساله جامعه‌شناسی رهایی‌بخشی» - دکسای^۱ (Doxa) جامعه‌شناختی که به دانشجوی این رشته تدریس می‌شود، اغلب شکلی ساده‌سازانه از معرفت‌شناسی و پیری است که خود را بر تفکیک میان امر واقع و امر ارزشی مبتنی می‌داند، تمایزی که البته به جامعه‌شناسی امکان داد تا به عنوان یک علم شناخته شود، اما ایجاد این تفکیک که بنا به تفسیری - لوران فلوری - ریشه‌ای نیچه‌ای و نوکانتی دارد، در عمل گاه ناممکن می‌شود و خنثی بودن ارزشی را به یک چالش بدل می‌کند. راه حل، چنان که می‌دانیم، در تمایز میان داوری ارزشی و ربط ارزشی جست‌وجو شد.

در مجموع می‌توان گفت که تفاوت این جامعه‌شناسی با کار روشنفکری نه در غیبت اولی در جامعه و حضور دومی در مباحث جاری اجتماعی است. از این حیث، جامعه‌شناسی، پراتیکی روشنگرانه است و با فعالیت روشنفکری اشتراک دارد. همه چهره‌هایی که ما امروز کلاسیک‌های جامعه‌شناسی می‌خوانیم و این علم، وامدار نقش بنیان‌گذار آنان است، در زمان و در جامعه خود نقشی اجتماعی و حتی سیاسی داشته‌اند. دور کیم، نه تنها در پرونده دریفوس، بلکه حتی در مواردی چون امور خیریه و جمع‌آوری کمک مالی برای ایتمان زمان خود فعال بود. ویر، در سیاست آلمان نقش پر مناقشه‌ای داشت، مارسل موس به تعبیری هم دانشمند و هم سیاستمدار بود... یا در نمونه‌های دیگر «فقر جهان» بوردیو را چگونه نام‌گذاری می‌کنید، یک اثر علمی یا به دلیل «سوگیری» آن، جدلی روشنفکرانه؟

آنچه کار علمی را با کار روشنفکری صرف متمایز می‌سازد، در مرحله تحقیق و توصیف است، در الگوسازی و مفهوم‌پردازی، نه الزاماً در رویکردی انتقادی که پس از این مراحل اتخاذ می‌شود. تحقیق علمی، ضرورت کار خود را توصیف واقعیت اجتماعی می‌داند، ضرورتی که روشنفکری الزاماً بدان متعهد

معرفی و تبلیغ می‌شود، با نگاه اجتماعی که ضرورتاً انتقادی است، مورد مطالعه قرار گیرد، به اختلاف متنی و اصول اعتقادی نمی‌رسیم، بلکه شاهد خواهیم بود که آنچه به عنوان جنگ مذهبی معرفی می‌شود در واقع جنگی بر سر منافع سیاسی و اقتصادی قدرت‌هاست که به تعبیر شریعتی، استحمار کهنه و نو به پا کرده و بر آن دامن می‌زنند.»

اما به نظر می‌رسد این پاسخ نیاز به تفصیل بیشتری دارد. آیا جامعه‌شناسی تشیع امکان مواجهه نقادانه با این مسئله را دارد؟ آیا «نگاه اجتماعی ضرورتاً انتقادی» نمی‌تواند از منظری آکادمیک و از نگاه خشک علمی، محل ایراد سوگیری و ارزش‌دوری پیشین قرار گیرد؟ آیا نگاه انتقادی به تشیع جاری در جامعه موجب سوگیری جامعه‌شناسی تشیع از موضع پژوهشی و آکادمیک آن به موضع اصلاح‌گری و روشنفکری مذهبی نمی‌شود؟

از جنبه‌ای دیگر: نسبت جامعه‌شناسی تشیع با پژوهش‌های مردم‌نگارانه که صرفاً به توصیف و گاه تمجید مناسک و رفتارهای مذهبی پرداخته یا پژوهش‌هایی که با تأکید بر تکثرگرایی فرهنگی، منتقد برخورد نقادانه با آداب و رسوم و مناسک اجتماعی (از جمله مناسک و رفتارهای شیعی) بوده و کار علوم اجتماعی را توصیف و نه نقد رفتارها و عادات رایج اجتماعی عنوان می‌کنند، چیست؟

□ فکر می‌کنم به این سؤال در بخش اول پرداخته‌ام. جامعه‌شناسی از نظر من ضرورتاً و بنا به تعریف، انتقادی است، این جامعه‌شناسی به عنوان یک علم ابزار توصیف جامعه و در کارکرد انتقادی خود، ابزار نقد نظم اجتماعی است. باین حال، به تعبیر بولتانسکی - در اثر

نیست و اغلب در مرحله بعد از تحقیق است که با کار جامعه‌شناسی همراه می‌شود.

■ یکی از اصلی‌ترین مسائلی که امروز ایران، منطقه و تا حدودی جهان با آن درگیر است، خطر نوعی قشری‌گری دینی در زمینه‌های مختلف کشورهای اسلامی است. گرچه این مسئله عمدتاً در میان اهل سنت به مسئله تبدیل شده و شاهد پیدایش گرایش‌هایی چون القاعده و داعش از بطن این کشورها بوده‌ایم، اما تشیع نیز مسائل و شرایط خاص خود را دارد و از سوی دیگر، حکومت فقه‌محور در ایران و از سوی دیگر برخی گرایش‌های تکفیری در میان شیعیان، دو چالشی هستند که می‌توانند تولیدکننده گونه خاصی از قشری‌گری شیعی و نارواداری مذهبی باشند. در چنین زمینه‌ای آیا جامعه‌شناسی تشیع حرفی برای گفتن دارد و مسائلی از این دست آیا در دستور کار جامعه‌شناسی تشیع می‌تواند قرار گیرد؟

□ جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم طبیعتاً در برابر هر نوع قشری‌گری و هر شکل از دگماتیسم، چه دینی و چه غیردینی تعریف و صورت‌بندی می‌شود و اصولاً خصلت آگاهی‌بخش علوم انسانی امکان هر گونه قشری‌گری را منتفی می‌کند. انسانی که می‌اندیشد، جست‌وجو می‌کند و دغدغه شناخت دارد، به میزانی که حرفی برای گفتن دارد، گوشی برای شنیدن نیز دارد. انسانی که می‌تواند فکر کند، می‌تواند گوش بسپارد. من را در نسبتش با دیگری تعریف می‌کند، دیگری‌ای که بیگانه نیست، در من است و سازنده بخشی از هویت امروزی من است. درحالی‌که قشری‌گری انسان را به موجود کوری بدل می‌کند که جز حرف خودش، صدای دیگری را نمی‌شنود.

انسان علوم انسانی به تعبیر سهراب سپهری با «همه افق‌های باز» نسبت دارد. این گشودگی به معنای بی‌هویتی نیست و اگر بخواهیم از سنت و چهره‌های دینی اسلام استفاده کنیم می‌توان گفت که در هر چهره «ابوذر»ی، به وجود «سلمان»ی نیازمندیم، یا در هر گروه‌دهی به وجود یک زائر، یک جست‌وجوگر تا به تعبیر پیامبر، ابوذر با آنچه سلمان می‌دانست کافر نشود!

علوم انسانی با تقویت این روح جست‌وجوگری، هر نوع توقفی در اندیشه را ناممکن می‌سازد. بی‌جهت نیست که پژوهش‌ها نشان می‌دهند که در میان این جریانات اصطلاحاً تکفیری که در کشورهای اسلامی سراغ داریم، کمتر با دانش‌آموختگان علوم انسانی برمی‌خوریم. از طرفی مطالعه جامعه‌شناختی می‌تواند تحلیل‌های ذات‌گرایانه را که منشأ این جریانات

را صرفاً در ویژگی‌های دینی و مشخصات مذهبی جست‌وجو می‌کند کم‌رنگ سازد تا بتوانیم جدا از هیاهوی تبلیغاتی، سهم مصالح سیاسی، منافع اقتصادی و همچنین مشکلات اجتماعی کشورهایی را که زمینه پیدایش این جریانات هستند، در ظهور و رشد آنها شناسایی کنیم. در این حال به نظر می‌رسد، تبارشناسی فکری این جریانات کمتر به کار ما می‌آید تا مطالعه جامعه‌شناختی ظهور و رشدشان! پدیده ابوبکر بغدادی را ابن تیمیه بهتر توضیح می‌دهد یا پول نفت، منافع سیاسی، مسائل اجتماعی، بحران هویتی و سردرگمی نسلی؟ واقعه ۱۱ سپتامبر را با آیات جهاد بهتر می‌توان توضیح داد یا با تحلیلی اجتماعی - سیاسی؟

اغلب نه از زبان عمومی جامعه استفاده می‌کنیم و نه در زیست اجتماعی مردم مشارکتی فعال داریم و از این رو کمتر آکادمیسین و حتی روشنفکری را می‌توان نام برد که به این الزامات پایبند باشد و نظراتش به ظهور یک جریان باشد. حتی دانشگاهیان ما نیز که دغدغه اجتماعی بیشتری دارند و کمتر از اساتید رفتار بوروکراسی نظام آموزشی هستند، اغلب پس از گذشت چند سال از فعالیت تحصیلی، به زیست دانشگاهی خود محدود می‌شوند، از متن جامعه و مسائل اجتماعی فاصله می‌گیرند یا حتی اگر همچنان دغدغه اجتماعی داشته باشند، به دلیل مجهز شدن به زبان مغلق دانشگاهی، توان گفت‌وگو با متن جامعه را از دست می‌دهند. گاه با مطالعه متونی که دانشگاهیان یا روشنفکران ما تولید می‌کنند، از خود می‌پرسیم: اینها را برای چه می‌نویسند؟ مخاطب این نوشته‌ها کیست؟

مقصود اغماض وجه نظری‌ای که این پدیده‌ها به خود می‌گیرند یا دست‌کم گرفتن ارجاعات فکری آنها نیست، اما می‌دانیم که این وجوه نظری و این ارجاعات دینی، اغلب حجاب واقعیت است، نه منبع سازنده آن. از این رو نسبت به صورت‌بندی مذهبی بحث و مثلاً منسوب کردن این جریانات به تسنن و تشیع و اکتش نشان می‌دهم. و اکتش نشان می‌دهم، اما هدفم موضع‌گیری یا پاسخ دادن نیست، بلکه مقصودم برجسته کردن «اهمیت و پیچیدگی» پاسخ است. به عبارت دیگر نمی‌خواهم از پاسخ درست و غلط حرف بزنم، بلکه تلاش می‌کنم با برجسته کردن اهمیت و پیچیدگی پاسخ، یک مسئله داغ سیاسی را به یک مسئله سرد علمی و یک پاسخ صریح را به یک تأمل چندجانبه تبدیل کنم.

■ آیا جامعه‌شناسی تشیع می‌تواند افقی برای عمومی‌شدن و راه‌یافتن به آگاهی توده‌های مردم برای خود قائل باشد یا صرفاً بناست در محدوده اجتماع علمی جامعه‌شناسان یا نخبگان فرهنگی و در محافل دانشگاهی به ایفای نقش بپردازد و مانند سایر پژوهش‌های اجتماعی، تنها به شکل غیرمستقیم امیدوار به تأثیرگذاری در سطح اجتماعی عمومی باشد؟

□ جامعه‌شناسی تشیع، همچون هر شاخه دیگری در جامعه‌شناسی و حتی بیش از آنها، از آن رو که با تشیع که هم مذهب است و هم فرهنگ و هم عامل سازنده و تعیین‌کننده در سنت تاریخی ما، سروکار دارد، از آن رو که به تشیع زیسته می‌پردازد و میدان مطالعه‌اش، مشخصاً دین متن جامعه و مردم است، ضرورتاً هم مواد تحقیق خود را از جامعه می‌گیرد و هم میدان مداخله‌اش متن مردم است. در نتیجه اگر در آغاز در اجتماع علمی مطرح و به آن محدود شود، مستقیم و غیرمستقیم در سطح جامعه عمومی تأثیرگذار خواهد بود. میزان این تأثیرگذاری، اما به دو عامل بستگی دارد: نخست استفاده از «زبان عمومی جامعه» تا قابلیت انتقال به متن مردم را بیابد و سپس حضور و «مشارکت در حیات اجتماعی» تا امکان مداخله داشته باشد؛ اما متأسفانه، به دلایل بسیار، اغلب نه از زبان عمومی جامعه استفاده می‌کنیم و نه در زیست اجتماعی مردم مشارکتی فعال داریم و از این رو کمتر آکادمیسین و حتی روشنفکری را می‌توان نام برد که به این الزامات پایبند باشد و نظراتش به ظهور یک جریان اجتماعی بینجامد یا دست‌کم الهام‌بخش و مرجع آن باشد. حتی دانشجویان ما نیز که دغدغه اجتماعی بیشتری دارند و کمتر از اساتید رفتار بوروکراسی نظام آموزشی هستند، اغلب پس از گذشت چند سال از فعالیت تحصیلی، به زیست دانشگاهی خود محدود می‌شوند، از متن جامعه و مسائل اجتماعی فاصله می‌گیرند یا حتی اگر همچنان دغدغه اجتماعی داشته باشند، به دلیل مجهز شدن به زبان مغلق دانشگاهی، توان گفت‌وگو با متن جامعه را از دست می‌دهند. گاه با مطالعه متونی که دانشگاهیان یا روشنفکران ما تولید می‌کنند، از خود می‌پرسیم: اینها را برای چه می‌نویسند؟ مخاطب این نوشته‌ها کیست؟

در این حال بازمی‌گردیم به همان پرسش قدیمی: جامعه‌شناسی به چه کار می‌آید؟ پرسشی قدیمی که تحصیل این علم، گاه باعث فراموشی آن شده است!

بی‌نوشت:

۱. مانداران به معنای نخبگان و اشرافیت فکری است و اشاره به جامعه درباری چین دارد. سیمون دوبوار از این تعبیر برای عنوان یکی از رمان‌های خود استفاده کرده است. رمان «مانداران‌های دوبوار، داستان روشنفکران فرانسه در قبل و بعد از جنگ جهانی دوم است. موضوع یا جان‌مایه اصلی و محوری این رمان، سرگشتگی و بلا تکلیفی نسل روشنفکر فرانسه است.

۲. دکسا (Doxa) کلمه‌ای است لاتین که به معنای نقطه‌نظر عمومی یا مسلط یا نقطه‌نظر جهان‌شمول به کار می‌رود. ■